

ذوالقرنین

ذوالقرنین واژه‌ای است عربی به معنی دارنده دو شاخ ، دو سده یا صاحب دو بیست سال . ذوالقرنین یکی از شخصیت‌های قرآن و کتاب مقدس است. بر اساس قرآن، ذوالقرنین، سه لشکرکشی مهم داشت نخست به باختر ، سپس به خاور ، و سرانجام منطقه ای که در آن یک تنگه کوهستانی وجود داشت، او انسان یکتا پرست و مهربانی بود واز طریق دادگری منحرف نمی شد و به همین جهت مشمول لطف خدا بود، او یار نیکوکاران و دشمن ستمگران و ظالمان بود و به مال و ثروت دنیا علاقه ای نداشت، او هم به خدا ایمان داشت و هم به روز رستاخیز، او سازنده سدی بود، که در آن به جای آجر و سنگ از آهن و مس استفاده شده است و هدف او از ساختن این سد کمک به گروهی مستضعف در مقابل ظلم و ستم قوم یاجوج و ماجوج بوده است.¹⁾

داستان ذوالقرنین در قرآن در سوره کهف به این شرح آمده است:

و از تو در باره ذوالقرنین می‌پرسند. بگو: برای شما از او چیزی می‌خوانم. (۸۳) ما او را در زمین مکان دادیم و راه رسیدن به هر چیزی را به او نشان دادیم. (۸۴) او نیز راه را پی گرفت. (۸۵) تا به غروبگاه خورشید رسید. دید که در چشمه‌ای گل‌آلود و سیاه غروب می‌کند و در آنجا مردمی یافت. گفتیم: ای ذوالقرنین، می‌خواهی عقوبتشان کن و می‌خواهی با آنها به نیکی رفتار کن. (۸۶) گفت: اما هر کس که ستم کند ما عقوبتش خواهیم کرد. آن گاه او را نزد پروردگارش می‌برند تا او نیز به سختی عذابش کند. (۸۷) و اما هر کس که ایمان آورد و کارهای شایسته کند، اجری نیکو دارد. و در باره او فرمانهای آسان خواهیم راند. (۸۸) باز هم راه را پی گرفت. (۸۹) (تا به مکان برآمدن آفتاب رسید. دید بر قومی طلوع می‌کند که غیر از پرتو آن برایشان هیچ پوششی قرار نداده‌ایم. (۹۰) چنین بود. و ما بر احوال او احاطه داریم. (۹۱) باز هم راه را پی گرفت. (۹۲) تا به میان دو کوه رسید. در پس آن دو کوه مردمی را دید که گویی هیچ سخنی را نمی‌فهمند. (۹۳) گفتند: ای ذوالقرنین، یاجوج و ماجوج در زمین فساد می‌کنند. می‌خواهی خراجی بر خود مقرر کنیم تا تو میان ما و آنها سدی برآوری؟ (۹۴) گفت: آنچه پروردگار من مرا بدان توانایی داده است بهتر است. مرا به نیروی خویش مدد کنید، تا میان شما و آنها سدی برآورم. (۹۵) برای من تکه‌های آهن بیاورید. چون میان آن دو کوه انباشته شد، گفت: بدمید. تا آن آهن را بگذاخت. و گفت: مس گذاخته بیاورید تا بر آن ریزم. (۹۶) نه توانستند از آن بالا روند و نه در آن سوراخ کنند. (۹۷) گفت: این رحمتی بود از جانب پروردگار من و چون وعده پروردگار من در رسد، آن را زیر و زبر کند و وعده پروردگار من راست است. (۹۸)¹⁾

در برخی احادیث اسلامی ذوالقرنین پیامبر و پادشاه خاور و باختر معرفی شده است. در کتاب نصایح چنین آمده است:

خداوند هیچ پیغمبری را پادشاهی نداد به جز چهار تن (بعد از حضرت نوح): ذوالقرنین- که نامش عیاش بود- داود ، سلیمان و یوسف ؛ ذوالقرنین بر خاور و باختر حکومت کرد...²⁾

همچنین در احادیث اسلامی از مسجد ذوالقرنین نیز یاد شده است. مسجد و ساختمان بزرگی که درازای آن ۴۰۰ ذراع بوده، که در ساختمان آن از تخته‌های چوب و مس و الواح مسین استفاده شده است. درازای هر تخته چوب ۲۲۴ ذراع و فاصله دو دیوار ۲۰۰ ذراع و بلندی دیوارها ۲۲ ذراع گفته شده است.³⁾ و مجلسی به نقل از تعلیمی محل ساخت سد ذوالقرنین را "پایان خاوری سرزمین ترک" خوانده است.⁴⁾

از داستان ذوالقرنین در قرآن برداشتهای زیر شده است:

تعدادی از مردم مکه و مدینه از این داستان خبر داشته‌اند که گفته شده است بیشتر اهل کتاب بودند، و این نکته از متن چند آیه با جمله «یسنلونک عن ذی القرنین» و «قلنا یا ذا القرنین» و «قالوا یا ذی القرنین» به خوبی مشخص می‌شود، این داستان از پیش از اسلام مطرح بوده ولی بسیاری از مردم به دلیل کسب آگاهی بیشتر یا برای امتحان پیامبر اسلام درباره آن از وی سوال کرده اند. (یهودیان چنین پرسشهایی را درباره ماجرای خضر و اصحاب کهف نیز پرسیده اند)

ذوالقرنین دارای مشخصاتی بود، از آن جمله می توان به موارد زیر اشاره کرد:

او شخصی با تاج یا کلاهی با دو شاخ است.

خداوند اسباب پیروزی‌ها را در اختیار او قرار داد.

او سه لشگرکشی مهم داشت: نخست به باختر، سپس به خاور و سرانجام به منطقه ای که در آنجا یک تنگه کوهستانی وجود داشته، و در هر یک از این سفرها با اقوامی برخورد کرد.

خداوند او را قدرتمند کرده بود و اختیار جان و مال انسانها و عذاب و پاداش به آنها را به او داده بود.

او انسان یکتا پرست و مهربانی بود، و از طریق دادگری منحرف نمی شد، و به همین جهت مشمول لطف خاص پروردگار بود.

او یار نیکوکاران و دشمن ظالمان و ستمگران بود، و به مال و ثروت دنیا علاقه ای نداشت.

او هم به خدا ایمان داشت و هم به روز رستاخیز.

او سازنده سدی است که در آن از آهن و مس استفاده شد (و اگر مصالح دیگر در ساختمان آن نیز به کار رفته باشد تحت الشعاع این فلزات بود) و هدف او از ساختن این سد کمک به گروهی مستضعف در مقابل ظلم و ستم قوم یاجوج و ماجوج بوده است.

او از کسانی بوده که خداوند خیر دنیا و آخرت را به او عطا کرد. خیر دنیا در سلطنت و قدرت و اختیاری که به او عطا شده بود و خیر آخرت، برای اینکه او به گسترش داد و اقامه حق و به صلح و بخشش و رفق و کرامت نفس و گستردن خیر و دفع شر درآدمیان عمل می کرد.

چنین بر می آید که او به وحی و یا الهام و یا بدست پیغمبری از پیغمبران تایید می شد، و به او کمک می کرد.

اما از قرآن چیزی که صریحا دلالت کند او پیامبر بوده استفاده نمی شود هر چند تعبیراتی در قرآن هست که اشعار به این معنی دارد. از بسیاری از روایات اسلامی که از پیامبر و ائمه نقل شده نیز می خوانیم: او پیامبر نبود بلکه بنده صالحی بود.

به جماعتی ستمکار در باختر برخورد و آنان را عذاب نمود (به این مفهوم که با آنها جنگید و آنها را شکست داد).

سدی که بر روی قوم یاجوج و ماجوج بنا کرده در غیر باختر و خاور آفتاب بوده، چون پس از آنکه به خاور آفتاب رسیده پیروی سببی کرده تا به میان دو کوه رسیده است، و از مشخصات سد او افزون بر اینکه در خاور و باختر جهان نبوده این است که میان دو کوه ساخته شده، و این دو کوه را که چون دو دیوار بوده اند به گونه یک دیوار دنباله دار در آورده است. و در سدی که ساخته پاره های آهن و قطر یعنی (مس گداز شده) به کار رفته است.

به بعضی دیگری از تاریخدانان نسبت داده اند که گفته اند: آنکه سد یادشده را ساخته یکی از شاهان آشور بوده که در حوالی سده هفتم پیش از زادروز مورد هجوم اقوام اسکیت یا سکا قرار می گرفته، و این اقوام از تنگای کوه های قفقاز تا ارمنستان آنگاه ناحیه باختری ایران هجوم می آوردند و چه بسا به خود آشور و پایتختش نینوا هم می رسیدند، و آن را محاصره نموده دست به کشتار و تاراج و برده گیری می کردند، بناچار پادشاه آن دیار برای جلوگیری از آنها سدی ساخت که گویا مراد از آن سد باب الابواب می باشد که تعمیر و یا ترمیم آن را به خسرو انوشیروان یکی از شاهان ساسانی نسبت می دهند. این گفته آن تاریخدانان است و لی همه گفتگو در این است که آیا با قرآن برابر است یا خیر؟

در قرآن و کتاب مقدس، به این قوم اشاره شده است، عمدتا یاجوج و ماجوج را که در داستان ذوالقرنین سد بر روی آنها بسته شده است، ساکنان منطقه شمال شرقی زمین در نواحی مغولستان دانسته اند.

در کتاب دانیال ، دانیال نبی در رویا چنین می بیند:

دیدم که ناگاه قوچی نزد نهر ایستاده بود که دو شاخ داشت و شاخهایش بلند بود و یکی از دیگری بلندتر و بلندترین آنها آخربرآمد. و قوچ را دیدم که به سمت باختر و شمال و جنوب شاخ می‌زد و هیچ وحشی یا اومقاومت نتوانست کرد و کسی نبود که از دستش رهایی دهد و برحسب رای خود عمل نموده، بزرگ می‌شد.^[۶]

در متن عبری واژه "קַרְנַיִם" (قرنیم) به معنی "دوشاخ" استفاده شده است.

در ادامه در کتاب دانیال می خوانیم: جبرئیل بر او آشکار گشت و خوابش را چنین تعبیر نمود: قوچ صاحب دو شاخ که دیدی پادشاهان ماد و پارس است. در ترجمه عبری کتاب مقدس نام ذوالقرنین در همین فراز آمده است:

ترجمه ون دایک: *أَمَّا الْكَبُشُ الَّذِي رَأَيْتَهُ ذَا الْقَرْنَيْنِ فَهُوَ مُلُوكُ مَادِي وَفَارَسَ*^[۷]

ترجمه فارسی قدیم: اما آن قوچ صاحب دو شاخ که آن را دیدی پادشاهان مادیان و فارسین می‌باشد.

یهود از بشارت رؤیای دانیال چنین دریافتند که دوران اسارت آنها با قیام یکی از پادشاهان ماد و فارس، و پیروز شدنش بر شاهان بابل ، پایان می گیرد، و از چنگال بابلیان آزاد خواهند شد. چیزی نگذشت که کوروش در صحنه حکومت ایران ظاهر شد و کشور ماد و فارس را یکی ساخت، و سلطنتی بزرگ از آن دو پدید آورد، و همانگونه که رویای دانیال گفته بود که آن قوچ شاخهایش را به باختر و شرق و شمال می زند کوروش نیز در هر سه جهت فتوحات بزرگی انجام داد. یهود را آزاد ساخت و اجازه بازگشت به فلسطین به آنها داد.

در کتاب اشعیا نبی باب ۴۴ شماره ۲۸ چنین می خوانیم: *أَنگَاهُ* در خصوص کوروش می فرماید که شبان من اوست و تمامی مشیتم را به اتمام رسانده به بیت المقدس خواهد گفت که بنا کرده خواهی شد. این جمله نیز قابل توجه است که در بعضی از تعبیرات کتاب مقدس، از کوروش تعبیر به عقاب خاور، و مرد تدبیر که از مکان دور خوانده خواهد شد آمده است. (کتاب اشعیا نبی باب ۴۶ شماره ۱۱)

برخی از مفسران و تاریخ دانان از آن میان ابوالکلام آزاد متفکر هندوستانی در کتاب *ذوالقرنین یا کوروش کبیر* و شماری از مفسرین معاصر مانند مودودی، علامه طباطبایی صاحب المیزان و مکارم شیرازی و سلطان حسین و نورعلی تابنده گنابادی حکایت از آن دارد که مشخصاتی که از این فرد در قران و تاریخها و داستانها آمده است با منش تاریخی کوروش بزرگ همسویی دارد.

برخی دیگر او را همان اسکندر مقدونی دانسته اند، و برخی منابع دیگر ذوالقرنین را از ملوک یمن ذکر کرده اند.^[۸]

در کتاب روح المعانی چنین آمده است که ذوالقرنین، همان فریدون پسر ائفیان پسر جمشید پنجمین پادشاه پیشدادی ایران زمین بوده، و پادشاهی دادگر و فرمانبردار خدا بوده. از سوی دیگر در کتاب *صور الاقالیم* نوشته ابی زید بلخی آمده که او مؤید به وحی بوده و در عموم تواریخ آمده که او همه زمین را به تصرف در آورده میان فرزندانش بخش کرد، قسمتی را به ایرج داد و آن عراق و هند و حجاز بود، و همو او را صاحب تاج سلطنت کرد، قسمت دیگر زمین یعنی روم و دیار مصر و باختر را به پسر دیگرش سلم داد، و چین و ترک و خاور را به پسر سومش تور بخشید، و برای هر یک قانونی وضع کرد که با آن دستور براند، و این قوانین سه گانه را به زبان عربی سیاست نامیدند(!؟)، چون اصلش «سی ایسا» یعنی سه قانون بوده. و وجه تسمیه اش به ذوالقرنین «صاحب دو شاخ» می‌شود این باشد که او دو طرف جهان را مالک شد، و یا در درازای روزهای سلطنت خود مالک آن گردید، چون سلطنت او به طوری که در روضة الصفا آمده پانصدسال درازای کشید، و یا از این رو بوده که شجاعت و قهر او همه ملوک جهان را تحت الشعاع قرار داد. اشکال این گفتار این است که تاریخ بدان اعتراف ندارد.

بعضی دیگر گفته اند: ذوالقرنین همان اسکندر مقدونی است که در زبانها نامی است، و سد اسکندر هم همانند یک مثلی شده، که همیشه بر سر زبانها هست. و بر این معنا روایاتی هم آمده، مانند روایتی که در قرب الاسناد از موسی بن جعفر(ع) نقل شده، و داستان عقیة بن عامر از فرستاده خدا، و داستان وهب بن منبه که هر دو در الدرالمنثور نقل شده. و بعضی از قدامای مفسرین از صحابه و تابعین ، مانند معاذ بن جبل

- به نقل گردهمایی البیان - و قتاده - به نقل الدرالمثور نیز همین قول را اختیار کرده‌اند. و بوعلی سینا هم وقتی اسکندر مقدونی را وصف می‌کند او را به نام اسکندر ذوالقرنین می‌نامد، فخر رازی هم در برداشت بزرگ خود بر این دیدگاه پافشاری و پافشاری دارد. و خلاصه آنچه گفته این است که: قرآن دلالت می‌کند بر اینکه سلطنت این مرد تا اقصی نقاط باختر، و اقصای خاور و جهت شمال گسترش یافته، و این به راستی همان معموره آن روز زمین است، و همانند چنین پادشاهی باید نامش جاودانه در زمین بماند، اسکندر نیز در این ویژگی با کوروش می‌ماند چون او پس از مرگ پدرش همه ملوک روم و باختر را برچیده و بر همه آن سرزمینها چیره شد، و تا آنجا پیشروی کرد که دریای سبز و سپس مصر را هم بگرفت. آنگاه در مصر به بنای شهر اسکندریه پرداخت، پس وارد شام شد، و از آنجا به قصد سرکوبی بنی اسرائیل به طرف بیت المقدس رفت، و در قربانگاه (مذبح) آنجا قربانی کرد، پس متوجه جانب ارمینیه و باب الابواب گردید، عراقیها و قبطیها و بربر خاضعش شدند، و بر ایران مستولی گردید، و قصد هند و چین نموده با امتهای خیلی دور جنگ کرد، سپس به سوی خراسان بازگشت و شهرهای بسیاری ساخت، سپس به عراق بازگشته در شهر «زور» و یا رومیه مدائن از جهان برفت، و مدت سلطنتش دوازده سال بود. اشکالی که در این قول است این است که: «اولا این گفته که پادشاهی که بیشتر آبادیهای زمین را مالک شده باشد تنها اسکندر مقدونی است» پذیرفتنی نیست، زیرا چنین ادعائی در تاریخ مسلم نیست، زیرا تاریخ، پادشاهان دیگری را سراغ می‌دهد که ملکش اگر بیشتر از ملک مقدونی نبوده کمتر هم نبوده‌است. و دوم اوصافی که قرآن برای ذوالقرنین برشمرده تاریخ برای اسکندر مسلم نمی‌داند، و بلکه آنها را انکار می‌کند. برای نمونه قرآن کریم چنین می‌فرماید که «ذو القرنین مردی مؤمن به خدا و روز جزا بوده و دین یکتاپرستی داشته در حالی که اسکندر بر پایه داستان یونانیان خدایپرست نبوده‌است، همچنان که قربانی کردنش برای مشتری، خود گواه آن است. و نیز قرآن کریم فرموده ((ذو القرنین یکی از بندگان درستکار خدا بوده و به داد و رفق مدارا می‌کرده)) و تاریخ برای اسکندر خلاف این را نوشته‌است. و سوم در هیچ یک از تواریخ آنان نیامده که اسکندر مقدونی سدی به نام سد یاجوج و ماجوج به آن اوصافی که قرآن ذکر فرموده ساخته باشد. و در کتاب «البدایة و النهایة» در باره ذوالقرنین گفته: اسحاق بن آدمی از سعید بن بشیر از قتاده نقل کرده که اسکندر همان ذوالقرنین است، و پدرش نخستین قیصر روم بوده، و از دودمان سام بن نوح بوده‌است. و ولی ذوالقرنین دوم اسکندر پسر فیلیس بوده‌است. (آنگاه نسب او را به عیص بن اسحاق بن ابراهیم می‌رساند و می‌گوید: او مقدونی یونانی مصری بوده، و آن کسی بوده که شهر اسکندریه را ساخته، و تاریخ بنایش تاریخ رایج روم گشته، و از اسکندر ذوالقرنین به مدت بس طولانی متاخر بوده. و دومی نزدیک سیصد سال پیش از مسیح بوده، و ارسطاطالیس حکیم وزیرش بوده، و همان کسی بوده که دارا پسر دارا را کشته، و ملوک فارس را ذلیل، و سرزمینشان را لگدکوب نموده‌است. در دنباله کلامش می‌گوید: این مطالب را بدان جهت خاطر نشان کردیم که بیشتر مردم گمان کرده‌اند که این دو نام یک مسمی داشته، و ذوالقرنین و مقدونی یکی بوده، و همان که قرآن نام می‌برد همان کسی بوده که ارسطاطالیس وزارتش را داشته‌است، و از همین راه به خطاهای بسیاری دچار شده‌اند. آری اسکندر نخست، مردی مؤمن و درستکار و پادشاهی دادگر بوده و وزیرش خضر بوده‌است، که به طوری که پیشتر بازگو کردیم خود یکی از پیامبران بوده. و ولی دومی مردی مشرک و وزیرش مردی فیلسوف بوده، و میان دو عصر آنها نزدیک دو هزار سال فاصله بوده‌است، پس این کجا و آن کجا؟ نه بهم شبیهند، و نه با هم برابر، مگر کسی بسیار کودن باشد که میان این دو اشتباه کند. در این سخن به کلامی که پیشترها از فخر رازی نقل شد کنایه می‌زند دقت نماید سپس به کتاب او آنجا که سرگذشت ذوالقرنین را بازگو می‌کند مراجعه نماید، خواهد دید که این راوی هم خطائی که مرتکب شده کمتر از خطای فخر رازی نیست، برای اینکه در تاریخ اثری از پادشاهی دیده نمی‌شود که دو هزار سال پیش از مسیح بوده، و سیصد سال در زمین و در اقصی نقاط باختر تا اقصای خاور و جهت شمال سلطنت کرده باشد، و سدی ساخته باشد و مردی مؤمن درستکار و بلکه پیغمبر بوده و وزیرش خضر بوده باشد و در درخواست آب حیات به تاریکی رفته باشد، حال چه اینکه اسمش اسکندر باشد و یا غیر آن. و در دوره صدر اسلام هیچگونه اطلاعی از اسکندر در میان اعراب وجود نداشته‌است اسکندر شخصیتی است که در قرون بعد و پس از ترجمه متون لاتین به عربی وارد ادبیات عرب شده‌است.

جمعی از تاریخدانان از قبیل اصمعی در «تاریخ عرب پیش از اسلام» و ابن هشام در کتاب «سیره» و «تیجان» و ابو ریحان بیرونی در «آثار الباقیه» و نشوان بن سعید در کتاب «شمس العلوم» و دیگران، گفته‌اند که ذوالقرنین یکی از شاهان حمیر بوده که در یمن سلطنت می‌کرده. آنگاه در نام او اختلاف کرده‌اند، یکی گفته: مصعب بن عبدالله بوده، و یکی گفته صعب بن ذی المراند نخست تابعه اش دانسته، و این همان کسی بوده که در محلی به نام بئر سبع به سود ابراهیم دستور کرد. یکی دیگر گفته: تبع الاقرن و اسمش حسان بوده. اصمعی گفته وی اسعد الکامل چهارمین تابعه و فرزند حسان الاقرن، ملقب به ملکی کرب دوم بوده، و او فرزند ملک تبع نخست بوده‌است. بعضی هم گفته‌اند نامش «شمر یرعش» بوده‌است. البته در برخی از سروده‌های حمیریها و بعضی از شعرا جاهلیت نامی از ذوالقرنین به نام یکی از مفاخر برده شده. از آن میان در کتاب «البدایة و النهایة» نقل شده که ابن هشام این شعر اعشی را خوانده و انشاد کرده‌است: و الصعب ذوالقرنین اصبح ثاویباالجوفی جدث اشم مقیماو در بحث روایتی پیشین گذشت که عثمان بن ابی الحاضر برای ابن عباس این سروده‌های را انشاد کرد: قد کان ذوالقرنین جدی بی گمان ملکا تدین له الملوک و تحشدو دو بیت دیگر که برگردان اش نیز گذشت. مقریزی در کتاب «الخطط» خود می‌گوید: بدان که پژوهش علمای اخبار به اینجا منتهی شده که ذوالقرنین که قرآن کریم نامش را برده و فرموده: «و یسالونک عن ذی القرنین...» مردی عرب بوده که در سروده‌های عرب نامش بسیار آمده‌است، و نام اصلی

اش صعب بن ذی مرثد فرزند حارث رایش، فرزند همال ذی سدد، فرزند عاد ذی منح، فرزند عار ملطاط، فرزند سکسک، فرزند وائل، فرزند حمیر، فرزند سبا، فرزند یشجب، فرزند یعرب، فرزند قحطان، فرزند هود، فرزند رهگذر، فرزند شالح، فرزند آرفخشد، فرزند سام، فرزند نوح بوده است. و او پادشاهی از شاهان حمیر است که همه از عرب عاریه بودند و عرب عرباء هم نامیده شده اند. و ذوالقرنین تبعی بوده صاحب تاج، و چون به سلطنت رسید نخست تجبر پیشه کرده و سرانجام برای خدا فروتنی کرده با خضر دوست شد. و کسی که گمان کرده ذوالقرنین همان اسکندر پسر فیلیس است اشتباه کرده، برای اینکه واژه «ذو» عربی است و ذوالقرنین از لقبهای عرب برای پادشاهان یمن است، و اسکندر لفظی است رومی و یونانی. ابو جعفر طبری گفته: خضر در روزهای فریدون پسر ضحاک بوده البته این دیدگاه عموم علمای اهل کتاب است، ولی بعضی گفته اند در روزهای موسی بن عمران، و بعضی دیگر گفته اند در سرآغاز لشکر ذوالقرنین بزرگ که در زمان ابراهیم خلیل (ع) بوده قرار داشته است. و این خضر در سفرهایش با ذوالقرنین به چشمه حیات برخورد و از آن نوشیده است، و به ذوالقرنین اطلاع نداده. از همراهان ذوالقرنین نیز کسی خریدار نشد، برآیند اینکه تنها خضر جاودان شد، و او به باور علمای اهل کتاب همین الان نیز زنده است. ولی دیگران گفته اند: ذوالقرنینی که در عهد ابراهیم (ع) بوده همان فریدون پسر ضحاک بوده، و خضر در سرآغاز لشکر او بوده است. ابو محمد عبد الملک بن هشام در کتاب تیجان که در معرفت ملوک زمان نوشته بعد از ذکر حسب و نسب ذوالقرنین گفته است: ذکر حسب و نسب ذوالقرنین گفته است: وی تبعی بوده دارای تاج. در آغاز سلطنت ستمگری کرد و در پایان فروتنی پیشه گرفت، و در بیت المقدس به خضر برخورد با او به مشارق زمین و مغارب آن سفر کرد و همانگونه که خدای تعالی فرموده همه رقم اسباب سلطنت برایش فراهم شد و سد یاجوج و ماجوج را بنا نهاد و در پایان در عراق از جهان رفت. و ولی اسکندر، یونانی بوده و او را اسکندر مقدونی می گفتند، و مقدونی اش نیز خوانده اند، از ابن عباس پرسیدند ذوالقرنین از چه نژاد و آب خاکی بوده؟ گفت: از حمیر بود و نامش صعب بن ذی مرثد بوده، و او همان است که خدایش در زمین مکتب داده و از هر سببی به وی ارزانی داشت، و او به دو سده آفتاب و به رأس زمین رسید و سدی بر یاجوج و ماجوج ساخت. بعضی به او گفتند: پس اسکندر چه کسی بوده؟ گفت: او مردی حکیم و درستکار از اهل روم بود که بر کناره دریا در آفریقا مناری ساخت و سرزمین رومه را گرفته به دریای عرب آمد و در آن دیار آثار بسیاری از کارگاهها و شهرها بنا نهاد. از کعب الاحبار پرسیدند که ذوالقرنین که بوده؟ گفت: قول درست نزد ما که از احبار و پیشینیان خود شنیده ایم این است که وی از قبیله و نژاد حمیر بوده و نامش صعب بن ذی مرثد بوده، و ولی اسکندر از یونان و از دودمان عیصو فرزند اسحاق بن ابراهیم خلیل بوده. و رجال اسکندر، زمان مسیح را درک کردند که از آن میان ایشان جالینوس و ارسطاطالیس بوده اند. و همدانی در کتاب انساب گفته: کهلان بن سبا صاحب فرزندی شد به نام زید، و زید پدر عریب و مالک و غالب و عمیکرب بوده است. هینم گفته: عمیکرب فرزند سبا برادر حمیر و کهلان بود. عمیکرب صاحب دو فرزند به نام ابو مالک فدرحا و مهلیل گردید و غالب دارای فرزندی به نام جناده بن غالب شد که پس از مهلیل بن عمیکرب بن سبا سلطنت یافت. و عریب صاحب فرزندی به نام عمرو شد و عمرو هم دارای زید و همیسع گشت که ابا الصعب کنیه داشت. و ابن ابا الصعب همان ذوالقرنین نخست است، همدانی سپس می گوید: (علمای همدان می گویند: ذوالقرنین اسمش صعب بن مالک بن حارث الاعلی فرزند ربیع بن الحیار بن مالک، و در باره ذوالقرنین گفته های زیادی هست. و این کلامی است فراگیر، و از آن بهره گیری می شود که نخست فرنام ذوالقرنین مختص به شخص مورد بحث نبوده بلکه پادشاهانی چند از ملوک حمیر به این نام ملقب بوده اند، ذوالقرنین نخست، و ذوالقرنینهای دیگر. و دوم ذوالقرنین نخست آن کسی بوده که سد یاجوج و ماجوج را پیش از اسکندر مقدونی به چند سده بنا نهاد و معاصر با ابراهیم خلیل (ع) و یا پس از او بوده - و مقتضای آنچه ابن هشام آورده که وی خضر را در بیت المقدس زیارت کرده همین است که وی پس از او بود، چون بیت المقدس چند سده پس از ابراهیم (ع) و در زمان داوود و سلیمان ساخته شد - پس به هر روی ذوالقرنین هم پیش از اسکندر بوده. افزون بر اینکه تاریخ حمیر تاریخی مبهم است. و اینکه اگر او عرب بود بی گمان باید اطلاعات کامل تری از او در زمان پیامبر وجود می داشت بنا بر آنچه مفریزی آورده گفتار در دو جهت باقی می ماند. یکی اینکه این ذوالقرنین که تبع حمیری است سدی که ساخته در کجا است؟ دوم اینکه آن امت مفسد در زمین که سد برای جلوگیری از تباهی آنها ساخته شده چه امتی بوده اند؟ و آیا این سد یکی از همان سدهای ساخته شده در یمن، و یا پیرامون یمن، از قبیل سد مارب است یا نه؟ چون سدهایی که در آن نواحی ساخته شده برای اندوخته ساختن آب برای آشامیدن، و یا کشاورزی بوده است، نه برای جلوگیری از کسی. افزون بر اینکه در هیچ یک آنها تکه های آهن و مس گذاشته به کار نرفته، در حالی که قرآن سد ذوالقرنین را اینچنین معرفی نموده. و آیا در یمن و حوالی آن امتی بوده که بر مردم هجوم برده باشند، با اینکه همسایگان یمن به جز همانند قبط و آشور و کلدان و... کسی نبوده، و آنها نیز همه ملت‌هایی متمرد بوده اند؟. یکی از بزرگان و پژوهشگران معاصر ما این قول را تایید کرده، و آن را چنین توجیه می کند: ذوالقرنین یادشده در قرآن صدها سال پیش از اسکندر مقدونی بوده، پس او این نیست، بلکه این یکی از ملوک درستکار، از پیروان ادواء از ملوک یمن بوده، و از عادت این تیره این بوده که خود را با واژه «ذی» فرنام می دادند، برای نمونه می گفتند: ذی همدان، و یا ذی غمدان، و یا ذی المنار، و ذی الازغار و ذی یزن و همانند آن. و این ذوالقرنین مردی مسلمان، یکتاپرست، دادگر، نیکو سیرت، قوی، و دارای هیبت و شکوه بوده، و با لشکری بسیار انبوه به طرف باختر رفته، نخست بر مصر و سپس بر ما بعد آن مستولی شده، و آنگاه همچنان در کناره دریای سفید به سیر خود ادامه داده تا به کناره اقیانوس غربی رسیده، و در آنجا آفتاب را دیده که در عینی حمتة و یا حامیه فرو می رود. سپس از آنجا رو به خاور نهاده، و در راه خود آفریقا را بنا نهاده. مردی بوده بسیار حریص و خبره در بنائی و عمارت. و همچنان سیر خود را ادامه داده تا به شبه

جزیره و صحراهای آسیای وسطی رسیده، و از آنجا به ترکستان، و دیوار چین برخورد، و در آنجا قومی را یافته که خدا میان آنان و آفتاب ساتری قرار نداده بود.

دیدگاه مولانا ابوالکلام آزاد: مولانا ابوالکلام آزاد (وزیر فرهنگ سابق هند) تفسیری به زبان اردو بر قرآن کریم دارد، و در این تفسیر ذوالقرنین را که در قرآن از آن نام برده شده، همان کوروش هخامنشی می‌داند. و اما بخش‌هایی از این کتاب^{۹، ۱۰}

» «

مورخینی که ادعا دارند ذوالقرنین همان کوروش کبیر است دلایل عمده زیر را مطرح می‌کنند:

اشاره به ذوالقرنین در عهد عتیق

سؤال کنندگان درباره ذوالقرنین از پیامبر طبق روایاتی که در شان نزول آیات آمده یهود بوده اند، و یا قریش به تحریک یهود. و به این داستان پیش از اسلام و در کتاب یهودیان اشاره شده و تعبیر آن پادشاه ماد و فارس ذکر شده است. به قسمت داستان ذوالقرنین در عهد عتیق توجه کنید.

ارتباط کوروش و دوشاخ



برجسته‌کاری کوروش در پاسارگاد که دو شاخ (از نشانه‌های ذوالقرنین) را در بالای سر کوروش نشان می‌دهد.



بدلی از مجسمه کوروش بالدار با کلاهخود دوشاخ که فتوحات سه گانه وی در بالای آن قرار دارد



نقاشی از روی انسان بالدار بر درگاه یکی از کاخ‌های کوروش بزرگ که توسط هنرمند گرامی آقای جلیل ضیاءپور ترسیم گردیده است. در این تصویر دوشاخ که از معنای واژه ذوالقرنین برمی‌آید به خوبی نشان داده شده است.



نقش دوشاخ عیلامی که نشان می‌دهد داشتن دوشاخ از گذشته در ایران رواج داشته است.

در قرن نوزدهم میلادی در نزدیکی استخر در کنار نهر مرغاب مجسمه ای از کوروش کشف شد که تقریباً به قامت یک انسان است، و کوروش را در صورتی نشان می‌دهد که دو بال همانند بال عقاب از دو جانبش گشوده شد، و تاجی به سر دارد که دو شاخ همانند شاخ‌های قوچ در آن دیده می‌شود. این مجسمه که نمونه بسیار پر ارزشی از فن حجاری قدیم است آنچنان جلب توجه دانشمندان را نمود که گروهی از دانشمندان آلمانی فقط برای تماشای آن به ایران سفر کردند. از تطبیق مندرجات کتاب مقدس با مشخصات این مجسمه این احتمال در نظر این مورخین کاملاً قوت گرفت که نامیدن کوروش به ذوالقرنین (صاحب دو شاخ) از چه ریشه ای مایه می‌گرفت، و همچنین چرا مجسمه سنگی کوروش دارای بالهایی همچون بال عقاب است، و به این ترتیب بر گروهی از دانشمندان مسلم شد که شخصیت تاریخی ذوالقرنین از این طریق کاملاً آشکار شده است. همچنین کوروش دو شاخ گاو را نماد و نشانه هخامنشیان ساخته و مجسمه‌های فراوانی از سر گاو و دوشاخ در بیشتر مناطق ایران و عراق از آن دوره به جا مانده است و تصویری نیز نقش شده به تازگی پیدا شده با فردی با کلاه خود همانند شاخ قوچ این پیکر می‌تواند به کوروش و یا یکی از شاهان پارسی باشد. برداشت مفسران درباره نسبت دادن ذوالقرنین به اسکندر و یا مردی از قبیله عرب در یمن بدلائل مختلفی اعم از معنی و سیاق آیات قرآن و دوم تاریخ یونان و ایران، قابل پذیرش به نظر نمی‌رسد. در آثار و تندیس‌های کشف شده نیز آنچه تا کنون بدست آمده که تاج با شاخ و یا تاج خروس باشد تندیس‌های و یا سکه‌هایی است از دوره عیلامی و هخامنشی.

دادگری کوروش

سنگ نوشته‌های نقش رستم، منشور حقوق بشر کوروش بزرگ، و مورخین دوران باستان شخصیت و صفاتی از کوروش بیان می‌کنند که با ذوالقرنین قرآن کاملاً تطابق و سازگاری دارد. سنگ نوشته‌های نقش رستم و منشور حقوق بشر کوروش کاملاً مشهور و شناخته شده هستند به همین دلیل از نقل آنها صرف نظر می‌کنم و در این نوشتار بیشتر به نظرات مورخین دوره باستان در مورد کوروش کبیر می‌پردازم:

هردوت مورخ یونانی مینویسد: کوروش فرمان داد تا سپاهیانش جز به روی جنگجویان شمشیر نکشند، و هر سرباز دشمن که نیزه خود را خم کند او را نکشند، و لشکر کوروش فرمان او را اطاعت کردند بطوری که توده

ملت، مصائب جنگ را احساس نکردند. هرودت در ادامه می نویسد: کوروش پادشاهی کریم و سخی و بسیار ملایم و مهربان بود، و مانند دیگر پادشاهان به اندوختن مال حرص نداشت بلکه نسبت به کرم و عطا حریص بود، ستمدیدگان را از عدل و داد برخوردار می ساخت و هر چه را متضمن خیر بیشتر بود دوست می داشت.

مورخ دیگر ذی نوفن می نویسد: کوروش پادشاهی خردمند و مهربان بود و بزرگی ملوک با فضائل حکما در او جمع بود، همتی فائق و وجودی غالب داشت، شعارش خدمت انسانیت و خوی او بذل عدالت بود، و تواضع و سماحت در وجود او جای کبر و عجب را گرفته بود.

جالب اینکه این مورخان که کوروش را این چنین توصیف کرده اند از تاریخ نویسان بیگانه بودند نه از قوم یا ابناء وطن او، بلکه اهل یونان بودند و می دانیم مردم یونان به نظر دوستی به کوروش نگاه نمی کردند، زیرا با فتح لیدیا به دست کوروش شکست بزرگی برای ملت یونان فراهم گشت.

انطباق لشکرکشی‌های کوروش با لشکرکشی‌های سه گانه ذوالقرنین

از همه گذشته کوروش سفرهایی به شرق غرب و شمال انجام داد که در تاریخ زندگانش به طور مشروح آمده است، و با سفرهای سه گانه ای که در قرآن ذکر شده قابل انطباق می باشد.

نخستین لشکر کشی کوروش به کشور لیدیا که در قسمت شمال آسیای صغیر قرار داشت صورت گرفت، و این کشور نسبت به مرکز حکومت کوروش جنبه غربی داشت. اگر نقشه ساحل غربی آسیای صغیر را جلو روی خود بگذاریم خواهیم دید که قسمت اعظم ساحل در خلیجک های کوچک غرق می شود، مخصوصا در نزدیکی ازمیر که خلیج صورت چشمهایی به خود می گیرد. قرآن می گوید ذوالقرنین در سفر باختری اش احساس کرد خورشید در چشمه گل آلودی فرو می رود. این صحنه همان صحنه ای بود که کوروش به هنگام فرو رفتن قرص آفتاب (در نظر بیننده) در خلیجک‌های ساحلی مشاهده کرد. (بعضی گمان کرده بودند منظور قرآن این است که خورشید در گل و لای غروب می کند!)

دومین لشکرکشی کوروش به جانب خاور بود، چنانکه هرودت می گوید: این هجوم خاوری کوروش پس از فتح لیدیا صورت گرفت، مخصوصا طغیان بعضی از قبایل وحشی بیابانی کوروش را به این حمله واداشت. قرآن لشکرکشی دوم ذوالقرنین را اینطور تشبیه می کند: (حتی اذا بلغ مطلع الشمس وجدها تطلع علی قوم لم نجعل لهم من دونها سترا) که اشاره به سفر کوروش به منتهای خاور است که مشاهده کرد خورشید بر قومی طلوع می کند که در برابر تابش آن سایبانی ندارند اشاره به اینکه آن قوم بیابانگرد و صحرانورد بودند.

سومین لشکرکشی کوروش به سوی شمال، به طرف کوههای قفقاز بود، تا به تنگه میان دو کوه رسید، و برای جلوگیری از هجوم اقوام وحشی با درخواست مردمی که در آنجا بودند در برابر تنگه سد محکمی بنا کرد. این تنگه در عصر حاضر تنگه داریال نامیده می شود که در نقشه‌های موجود میان ولادی کیوکز و تغلیس نشان داده می شود، در همانجا که تاکنون بازمانده‌های دیوار آهنی موجود است، این دیوار همان سدی است که کوروش بنا نموده زیرا اوصافی که قرآن در باره سد ذوالقرنین بیان کرده کاملا بر آن تطبیق می کند.

منبع: ویکیپدیا

طبق آیات مندرج در سوره ی کهف خداوند به ذوالقرنین یا همان کووش کبیر وسایلی داده است که از شرق تا غرب را در انی میپیماید. این وسایل که خداوند به کوروش عطا فرموده است احتمالا دارای قدرت پرواز بوده است و همانند این وسایل را میتوان در کتب دیگر تمدنها از جمله مهابهارات نیز مشاهده کرد در مهابهارات از وسایلی به نام ویمانا ها سخن گفته شده است که در آسمان توسط خدایان هدایت میشده اند پس با توجه به آنچه گفته شد خداوند این دانش یا این وسایل را از گذشته در اختیار مردم نیک قرار داده است پس میتوان گفت که علامت فروهر میتواند همان وسایل باشد و شخص ایستاده در وسط ان وسیله ی پرندة همان کوروش کبیر است.



[/http://mr201.mihanblog.com](http://mr201.mihanblog.com)